

ریشه‌ها را بخیر هشتال و حکم

(۶)

مهدی یرتوی

« این به آن در »

داد و در جنگ با ایران نیز گروفتی کرد. مغیره اول کسی بود که پس از رحلت پیغمبر از ماجرای سقیفه بنی‌ساعده آگاه شد و جریان را با اطلاع عمر بن خطاب رسانید. شاید اگر هوش و تیزی وی نبود مسیر تاریخ اسلام عوض میشد و خلافت در قبضه انصار مدینه قرار میگرفت. بعدها از طرف خلیفه دوم بحکومت بصره منصوب گردید ولی دیر زمانی نگذشت که بزنا متهم شد و نزدیک بود حد زنا از طرف خلیفه بر او جاری شود اما بعثت لکنت زبان احد از شهود «زیاد بن ابیه» از مجازات و همچنین ولایت بصره معاف گردید.

مغیره بن شعبه یکی از عوامل غیر مستقیم در قتل عمر بن خطاب بوده است چه اگر غلامش ابولؤلؤ بر اثر ظلم و ستم وی شکایت بخلیفه نمیبرد قطعاً آن واقعه رخ نمیداد و خلیفه بقتل نمیرسید. مغیره بن شعبه سالها حکومت کوفه را داشت و چون عثمان کشته شد گوشه‌نشینی اختیار کرد. در وقایع جنگ و صلح هم شرکت نمود ولی میگویند در اجماع حکمین دست اندر کار بود.

برای اثبات مادیگری و مالپرستی مغیره همین بس که چون تشخیص داد علی بن ابیطالب از دنیا روی بر تافته است جانب معاویه را گرفت و بسوی شام روانه شد. در پیمان صلح بین امام حسن (ع) و معاویه حاضر و ناظر بود و چون معاویه خواست عبدالله پسر عمرو عاص را بحکومت کوفه بگمارد از باب خیر خواهی! گفت «ای پسر سفیان، پدر را بحکومت مصر و پسر را بحکومت کوفه میگمارم و خویشان را در میان دوفک شیر شیرزه قرار میدهم؟». معاویه از این سخن بیمناک شد و مغیره را بحکومت کوفه منصوب کرد تا خسارت از او و گوشه‌نشینی چندساله را از بیت‌المال کوفه جبران کند. چون عمرو عاص بحریان قضیه واقف شد برای آنکه خدعه و نیرنگ مغیره بن شعبه را بلا جواب نگذارد بمعاویه فهمانید که

گاهی اتفاق میافتد که افرادی در مقام قدرت نمائی برمیآیند و زبان و ضرر مادی یا معنوی میرسانند. شك نیست که طرف مقابل هم دست بکار میشود و تا عمل دشمن را متقابلاً پاسخ نگوید از پای نمی‌نشیند. ضرب‌المثل بالا هنگام عمل متقابل مورد استفاده قرار میگیرد ولی این ضرب‌المثل بقدری ساده و پیش‌پا افتاده بنظر میرسد که شاید کمتر کسی تصور کند که برای این سه کلمه عامیانه هم ریشه تاریخی وجود داشته باشد در حالیکه فی الواقع جریان تاریخی ذیل موجب شهرت آن شده است:

مغیره بن شعبه از بزرگان عرب و معاصر مولای مقتدیان علی بن ابیطالب (ع) و معاویه سرسلسله امویان بود. در زیرکی و استفاده از موقع بشهادت غالب مورخان اسلامی جزء چهار تن دهات عرب پس از معاویه و عمرو عاص و زیاد بن ابیه شناخته میشود. مقصد و مقصود او صرفاً احراز مقام و تجمع مال و مکتب بود بهمین جهت شخصیت افراد را بتناسب مقام و قدرتشان می‌سنجید و اگر در راه حصول مقصودش مدها تن کشته میشدند پروائی نداشت. این خوی و سرشت نکوهیده بهنگام شباب در نهادش خمیره گرفته بود کما اینکه نسبت بهمشهریانش یعنی دوازده تن از مردم طائف غدر و حيله کرد. توضیح آنکه بآنها مزوجی از شراب و بیهوشی خوراند سپس همگی را کشت و اموالشان را برداشته در مدینه بخدعت حضرت رسول اکرم «ص» عرضه داشت. حضرت از قبول اموال مسروقه امتناع ورزید و فرمود «لَئِیسَ فِی الْعَدْرِ خَیْرٌ». مغیره بعرض رسانید که پس از ارتکاب این عمل بدین اسلام گروید و اکنون متحیر است چه بکند؟ پیغمبر فرمود: اسلام آنچه را که پیش از آن بود میپوشاند. پس از چندی بمنظور اظهار خلوص عقیدت در وقعه یرموک یک چشم خویش را از دست

پول در دست مغیره بسرعت ذوب میشود ، خوبست دیگری عهده‌دار امر خراج کوفه گردد . معاویه نصیحت عمروعاص را بکار بست و مغیره را فقط مسئول و متصدی کار جنگ و نماز کرد .

پس از چندی بین عمروعاص و مغیره بن‌شعبه اتفاق ملاقات افتاد . عمروعاص نیشخندی زد و گفت «هیدره تلبک» یعنی : این بآن در .

جمله بالا باقرب احتمال از آن تاریخ بین عرب و عجم ضرب‌المثل گردیده است .

« این طفل یکشبه ره یکساله می‌رود »

از ضرب‌المثل بالا در مورد استعداد خارق‌العاده افراد که موجب بروز و ظهور امور واعمالی شگفت‌انگیز و خارج از حدود متعارف و انتظار میشود استفاده میکنند . راجع‌ترقیات و پیشرفتهای شگرف که زودتر از موعد مقرر تحقق پیدا میکند نیز باین ضرب‌المثل تمثیل می‌جویند . این ضرب‌المثل متناسب با اهمیت موضوع باشکال مختلف گفته میشود ، گاهی می‌گویند « این طفل یکشبه ره دهساله می‌رود » و زمانی هم مبالغتاً « دهساله » را به « صدساله » ترفیع و تبدیل میکنند .

پیداست اصطلاح بالا مصراع دوم از بیت چهارم یکی از غزل‌های شیوای خواجه شیراز است ولی چون واقعه شیرین و جالبی موجب سرودن این غزل شده است بشرح واقعه می‌پردازد :

شاعر نامدار قرن هشتم هجری لسان‌الغیب خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی « ۷۹۱ - ۷۲۴ » برخلاف سعدی اهل سیر و سفر نبود و بطوریکه خود می‌فرماید :

نمیدهند اجازت مرا بسیر و سفر

سیم خاک مصلی و آب رکن‌آباد
معهدا صیت سخن حافظ چنان در اطراف و اکناف پیچید
که همه کس اشتیاق زیارت و درک محضرش را داشت چنانکه سلطان احمد جلایر پادشاه فاضل و ادب دوست ایلخانیان او را بیفداد دعوت کرد ، محمود شاه دکنی و سلطان غیاث‌الدین بنگالی سعی و تلاش زیادی کردند که حضرتش بهندوستان سفر کند زیرا براستی لطائف حکیم و اسرار عرفانی و طرب‌انگیزی اشعار و غزلیات حافظ در آثار و اشعار هیچیک از شاعران نامدار ایران دیده نمیشود . اشعار حافظ مجموعه و معجونی از « زیبایی گفتار نظامی ، لطف سخن سعدی ، خلاصه افکار مولوی ، طرز‌دلقرب سلمان ساوجی ، روش خاص خواجه‌ی کرمانی است و با اینهمه یک چیز دیگری بر آن

افزوده‌است که جز لطف غزل حافظ نام دیگر بر آن نتوان نهاد . پس نه عجب اگر شهرت کلامش حتی در زمان او تا سمرقند و تبریز و بغداد برسد^۱ .

در عصر حافظ اگر چه سرزمین ایران معروض‌تر کنازی خونخوار سفاکی چون امیر تیمور گورکانی واقع شد و فروغ تابناک ادب و حکمت و عرفان بخاموشی می‌گرایید ولی در شبه جزیره هند برای این قند شیرین پارسی خواستاران و مشتاقان زیادی وجود داشت و مخصوصاً امراء و حکام هند مقدم شیرین سخنان پارسی را گرامی میداشتند . در آترمان بین ایران و هند روابط تجاری و اقتصادی از طریق دریا و خشکی رونق فراوان داشت و بازرگانان ایرانی مصنوعات و منسوجات ایران را با کالاهای هندی مبادله میکردند .

یکی از بازرگانان شیراز در سفریکه بکشور بنگاله کرده بود تحف و هدایای گرانقیمتی بحضور سلطان غیاث‌الدین بن اسکندر بنگالی معروف به « اعظم شاه » پادشاه بنگاله تقدیم کرد و بدینوسیله مورد توجه واقع شد . شی از شبهای بهاری که اعظم شاه محفل انسی ترتیب داده بود بازرگان موصوف را نیز بآن مجلس خواند . مهتاب‌شبی بود و قرص قمر دامن‌کشان انوار سیمین خود را بر روی باغ و چمن کاخ سلطانی می‌گسترانید . بقول مؤلف « الفهرست » در دستگاه طرب سلطان سه تن دختر طراز با ساسی مستعار « سرو » و « گل » و « لاله » خدمت میکردند که یکی مینواخت ، دیگری میخواند و سومی با رقص شورانگیزش دل‌های جمع را تسخیر میکرد . مادر این سه دختر مردوشوی « غساله » بود بهمین جهت پیش از آنکه وارد دستگاه سلطان غیاث‌الدین شوند آنها را دختران غساله و یا بقول ظرفا ، وشوخ طبعان هند « ثلاثه غساله » مینامیدند . توضیحاً باید گفته شود ثلاثه غساله در آترمان اصطلاحی بود که در بزم طرب و میگساری بمسطلح و رایج بوده است زیرا سابقاً معمول بود هنگامیکه در جمع شراب مینوشیدند سه دور شراب از طرف ساقیان سپمین‌اندام داده میشد که دور اول را « دور لذت » دور دوم را « دور تداوی » و دور سوم را « دور غساله » میگفتند . البته اینگونه شرابخواری‌ها معمولاً در فصل بهار و در آغوش طبیعت انجام میگرفت و شعر اعشی بن‌قیس شاعر عصر جاهلیت اشاره بهمین مطلب است :

و کاس شربت علی لثته و آخری تداویت منها بها

که منوچهری دامغانی هم در یکی از قصاید خود آنرا تضمین کرده است ، اما بعضیها راجع به « ثلاثه غساله » نظر دیگر دارند و می‌گویند که میگساران پس از افراط در شرب خمر و شب زنده‌داری بامدادان سه جام شراب پیاپی مینوشیدند و باصطلاح صبوحی میزدند تا عوارض و کوفتگی و خمار خمر

۱- تاریخ کامل ایران تألیف دکتر عبدالله رازی صفحه ۳۹۰ .

حافظ ز شوق مجلس سلطان غیاث الدین
غافل مشو که کار تو از ناله میرود

بطوریکه ملاحظه میشود غالب ابیات غزل بالا مؤید ریشه تاریخی آن راجع بمجلس غیاث الدین پادشاه بنگاله است و در اینمورد گمان شك و تردیدی نمیرود خلاصه این غزل بوسیله همان بازرگان بکشور بنگاله برده شده و در مسابقه ادبی برنده گردید .

« باد آورده را باد میبرد »

مال و ثروتیکه بدون رنج و زحمت بدست آید خودبخود از دست میرود چه سعی و تلاشی در تحصیل آن بکار نرفت تا قدر و قیمت آن برصاحب مال و مکت معلوم افتد . بیهوده نیست که در بعض ممالک راقیه ثروتمندان واقع بین فرزندان خویش را مجبور میکنند که برای تحصیل علم و دانش در ساعات فراغت کارکنند و بمال و منال پدر مستظفر و خوشدل نباشند چه فرزندی که در عنفوان جوانی کار کند قهرآ برنج و زحمت تحصیل مال واقف میشود و پس از مرگ پدر ثروت موروثی را بدست تطاول نمیسپارد .

اکنون بریشه تاریخی ضرب المثل بالا بپردازیم :

خسرو پرویز از پادشاهان مشهور سلسله ساسانی و دستدار خواسته و تجمل بود . در طول مدت سلطنت خود بقول صاحب السیر صد گنج و بقعیده سایر مورخان هفت گنج بزرگ تدارک دید باسامی : گنج عروس + گنج باد آورد + گنج خسروی + گنج افراسیاب + گنج سوخته + گنج خضراء و گنج شادورد که در اصطلاح عامه بهفت خم خسروی معروفست . حکیم ابوالقاسم فردوسی هفت گنج خسرو پرویز را در کتاب شاهنامه چنین تعریف میکند :

نخستین که بنهاد گنج عروس
ز چین وزیر طاس و از هند و روس
دگر گنج باد آورش خواندند
شمارش بکردند و درماندند
دگر آنکه نامش همی بشنوی
تو خوانی و را دیبه خسروی
دگر نامور گنج افراسیاب
که کس را نبود آن بخشکی و آب

دوشین را از تن بزدايند و دل و جان را از آلام و خستگیها بدینوسیله شستو دهند بدینجهت سه جام شراب صبوحی را اصطلاحاً «ثلاثه غساله» میگفتند و در آثار و دواوین شعرای ایران و عرب اصطلاح «صبوحی» و «ثلاثه غساله» زیاد دیده میشود .

باری ، چون بزم شب دیجور کاملاً گرم شد و سرو و گل و لاله بنغمه سرائی و دلربائی پرداختند سلطان غیاث الدین را وجد و نشاطی زاید الوصف دست داد و ساقی گلغام مجلس را مخاطب قرار داده مرتجلاً گفت «ساقی حدیث سرو و گل و لاله میرو» و با سرودن این مصرع که در آن صنعت ابهام بکار رفت جام شراب خواست . آنگاه هرچه تلاش کرد که با این مطلع زیبا غزلی بسازد توفیق نیافت . باشاره حاضران مجلس مصرع مزبور را بمسابقه گذاشت و بشاعران پارسی گوی مقیم بنگاله مدت یکماه مهلت داد که با این مطلع بمناسبت آن مجلس غزل بسازند و سروده هرکس برنده شناخته شود بقول صاحب تاریخ بئحیره پنجاه خروار قماش پاد داده خواهد شد . بازرگان ایرانی مورد بحث که در آن مجلس حضور داشت از پادشاه بنگاله خواهش کرد که مدت ضرب الاجل را تمدید نماید تا خواهج شیراز هم در این مسابقه ادبی شرکت نماید . سلطان غیاث الدین رأی بازرگان را پسندید و مدت مسابقه را تا مراجعت مجدد بازرگان از ایران تمدید کرد . بازرگان بسرعت امور تجاری خود را سر و صورت داده بجانب شیراز روان گردید و ماوقع را باطلاع حافظ رسانید . غزل سرائی نامی شیراز پس از اطلاع و آگاهی از جریان مجلس و عشوه گریهای سرو و گل و لاله که موجب نشاط خاطر سلطان غیاث الدین شده بودند غزل مشهور زیر را ساخت و بازرگان ایرانی داد تا طوطیان هند را شکرشکن سازد :

ساقی حدیث سرو و گل و لاله میرو
وین بحث با ثلاثه غساله میرو
می ده که تو عروس چمن حد حسن یافت
کار این زمان ز صنعت دلاله میرو
شکرشکن شوند همه طوطیان هند
زین قند پارسی که به بنگاله میرو
طی مکان بین و زمان در سلوک شعر
کاین طفل یکشبه ره یکساله میرو
آن چشم جاودانه عابد فریب بین
کیش کاروان سحر ز دنباله میرو
از ره مشو بعشوه دنیا که این عجوز
مکاره می نشیند و محتاله میرو
باد بهار میوزد از گلستان شاه
وز زاله باده در قدح لاله میرو

دگر گنج کس خواندی سوخته
 کز آن گنج بُد کشور فروخته
 دگر گنج کز در خوشاب بود
 که بالاش يك تیر پرتاب بود
 که خضرا نهادند نامش ردان
 همان نامور کاردان بخردان
 دگر آنکه بُد شادورد بزرگ
 که گویند رامشگران سترگ

راند. این مال کثیر را به تیسفون فرستادند و بنام گنج باد آورد
 موسوم شد. اما بروایت دیگر که مورد تصدیق غالب مورخان
 اسلامی میباشد نوبتی فوکاس قیصر روم اموال بقیاس خویش
 را از بیم دستبرد مخالفان در هزار کشتی «البته کشتی‌های شراعی
 آزمان» نهاده بسوی یکی از مواضع حصین فرستاد. این
 اموال سبک وزن گرانقیمت عبارت بود از زر و گوهر و
 مروارید و دیباهای گوناگون که باد مخالف کشتی‌ها را بسوی
 اردوی ایرانیان برد و خسرو پرویز این گنج را گنج باد آورد
 نامیده گفت «من بدین گنج سزاوارترم که باد این را سوی
 من آورده».

میگویند یکبار اموال بقیاسی از خزانه خسرو پرویز
 برقت رفت که اتفاقاً همه از این گنج باد آورد بوده است بهمین
 جهت ظرفاء از باب ملتر و عبرت گفتند «باد آورده را باد
 میبرد» و از آن تاریخ ضرب المثل گردید.

راجع بگنج باد آورد که موضوع این مقاله میباشد در
 بعض کتب تاریخی چنین آمده که هنگامیکه سپاهیان خسرو پرویز
 بندر اسکندریه واقع در کشور مصر را محاصره کردند رومیان
 درصدد نجات دادن ثروت شهر برآمده آنرا در چند کشتی
 بار کردند اما باد مخالف وزید و سفاین را بجانب ایرانیان



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

مقاله‌ای که در شماره ۸۵ این مجله، در صفحه ۱۱، تحت
 عنوان رساله خط بچاپ رسیده است، عنوان صحیح آن:
 «رساله در بیان کاغذ و رنگهای الوان و نگارها و ترکیب
 مرکب و خط اوهل، از مجموعه‌ی آقارضا قزوینی» میباشد.